**استقلال وكيل از خود: بي‌طرفي**

منتشرشده در مدرسه حقوق، دی 1391.

امير مقامي[[1]](#footnote-1)\*

**وقتي مي تواني نگاه كني، مراعات كن!**

(ساراماگو، كوري)

**اصول بي‌طرفي و استقلال، معيار عقلايي و مشروع بودن كاركرد نظام قضايي است و فقدان آن به استنكاف از احقاق حق مي انجامد.**

(E/CN.4/Sub.2/1985/18, Para. 75)

**1. ماهيت استقلال از خود**

در دكترين و رويه قضايي، معمولاً «استقلال»[[2]](#footnote-2) و «بي‌طرفي»[[3]](#footnote-3) كارگزاران قضايي (شامل قضات و وكلا) يكي از مهم‌ترين عناصر استقلال نهاد قضايي (قوه قضاييه)، تفكيك قوا، دموكراسي و نهايتا تضمين حاكميت قانون را تشكيل مي دهد. بخصوص استقلال قضايي پيش شرط حاكميت قانون و تضمين دادرسي منصفانه است[[4]](#footnote-4) و بدون وجود چنين استقلالي در دستگاه قضايي و فعالان حرفه‌اي، حمايت كافي از حقوق بشر مشكل خواهد بود.[[5]](#footnote-5) اين استقلال براي هر دو دسته كارگزاران اصلي نظام دادرسي يعني وكلا و قضات، ضروري است چنان كه به تناسب الزامات حرفه اي، تعاريف و مصاديقي براي استقلال آنها برشمرده مي شود و در نتيجه مي توان گفت استقلال و بي‌طرفي از لوازم مشترك اشتغالات قضايي و وكالتي و شأن مشترك قاضي و وكيل است. بي‌طرفي و استقلال معمولا دو مفهوم جداگانه شناخته مي شوند؛‌به اين ترتيب كه استقلال به معناي فقدان مداخله نابجا در امور قضايي است در حالي كه بي‌طرفي ارجاعي است به فقدان تعصب يا طرفداري.[[6]](#footnote-6) در اين نوشتار، تعصب و طرفداري، خود گونه اي از نقض استقلال رأي و اراده عامل حقوقي و قضايي است با اين تفاوت كه فشار وارده بر عامل حقوقي، بروني نيست بلكه از انگيزه ها و علايق و تعصبات وي يا همراهانش نشأت مي گيرد و بر تصميم او به نحوي تأثيرگذار است كه وي را از تصميم گيري برمبناي تعهدات قانوني و اخلاقي حرفه اي بازمي‌دارد و همين بازداشتن و واماندن وجه مشترك استقلال از خود و استقلال از غير است. در شرايطي كه مسأله حمايت از استقلال قضايي معمولاً با اعتراض به فشارهاي بيروني همراه است و شأن بي‌طرفي عاملان قضايي كمتر مورد بحث قرار مي‌گيرد،‌ پرسشي كه به آن خواهم پرداخت اين است كه استقلال از خود يا همان بي‌طرفي چه جايگاهي در رفتار اخلاقي عاملان قضايي دارد؟ البته به طور ويژه بر نقش بي‌طرفي در فعاليت وكلا متمركز خواهم شد.

**2. مباني بي‌طرفي در اشتغال قضايي**

فرض بنیادین هر نظام حقوقی این است كه قواعد حقوقی از آنجا كه قبل از وقوع اختلافات وضع می‌شوند، بی‌طرف هستند. البته برای من واضح است كه همه قواعد حقوقی در همه نظام های حقوقی بي‌طرف نیستند. مثلا امتیاز وتو در منشور ملل متحد كه قاعده ای مصداقی و جزئی است (برخلاف ماهیت كلی قواعد حقوقی مرسوم) حتی اگر نه به عنوان یك قاعده و فقط به عنوان یك قانون ارزيابي شود؛ به هیچ وجه بي‌طرفانه نیست، همینطور نظام عدم اشاعه سلاح های هسته ای (NPT) كه نه در ماهیت قواعد بي‌طرف است و نه در اجرا می تواند نسبت به دولت های دارای سلاح هسته ای و دولتهای دارای برنامه اتمی (گرچه صلح آمیز) بي‌طرف باشد.

در نظام های حقوقی داخلی هم گاهی حتی به نسبتی بیشتر می توان گفت قواعد حقوقی برای گروه حاكم، ایدئولو‍ژی مسلط، سنت های قدیمی و... نسبت به گروه ها و ایدئولوژی ها و سنت های رقیب علی السویه نیست. اما از این بحث كه بگذریم و به فرض بي‌طرفی نظام حقوقی و تك تك هنجارهای آن،‌ از حقوقدانان، وكلا و قضات خواسته می شود كه بي‌طرف باشند؛ دقیقا همانطور كه از رسا نه ها و پزشكان چنین خواسته می شود.

تكلیف قضات از نظر اخلاق حرفه ای سالهاست كه روشن شده است و حتی برخی قواعد شرعی و قانونی مدون به آن اختصاص یافته است. قضاتی كه نمی‌توانند نسبت به قاعده حقوقی یا اشخاص در معرض قضاوت بی‌طرف باشند، تلاش می كنند به نحوی از مسئولیت صدور حكم شانه خالی كنند كه گاهی قانون این اجازه را به آنها داده است (ماده 3 ق.آ.د.م ایران درباره قضات مجتهد و همینطور قواعد جرح قاضی در نظام های حقوقی مختلف) و گاهی خود برای خروج از بن بست اخلاقی ابتكار به خرج می‌دهند (مدل قاضی در فیلم چهل سالگی). حتی گاهی از وكلا خواسته می شود نسبت به وضعیت موكل خود بي‌طرف باشند؛ حق را درباره او بپذیرند؛ برای اثبات ناحق تلاش نكنند و در نتیجه «اعانت بر اثم» نكنند. در این میان، گروهی هم هستند كه مفهوم قاضی و وكیل بي‌طرف را مورد انتقاد قرار می دهند؛ مثلا در قضیه «باغ خمینی شهر»، برخی وكلا، همكارانشان را از پذیرش وكالت متهمان برحذر می داشتند؛ برداشتی كه آشكارا پذیرش وكالت را با پذیرش هرگونه تلاش برای به كرسی نشاندن دفاع یا ادعای موكل برابر می داند و نه در چهارچوب انجام حرفه ای با قواعد اخلاقی مشخص براي استيفاي حق دفاع متهم. اين نگرش احتمالاً خود از نظر اخلاق حرفه‌ای مذموم است و شاید برداشت این دسته به واقعیت‌هایی نظر دارد كه به اخلاق بی اعتناست. نویسندگان حقوقی اعم از دانشگاهیان و همه كسانی كه «در هوای حق و عدالت» قلم می‌زنند هم در معرض همین چالش هستند و اخلاقاً مكلفند در آثار و نوشته هاي خود بي‌طرف باشند: در نقد آراء و آثار ديگران، در تفسير و فهم قانون به نفع يك طرف خاص يا حتي به نفع آرمان ها و عقايد خود بدون توجه به حقايق الفاظ و ساختار نظام حقوقي و... .

حقوقدانان در اظهارات و نوشته ها و آراء خود مكرراً با اتهاماتی كه از نظر الفاظ عمومی (بیرون از قانون) با اوصافی مثل شنیع، خباثت آمیز و هر گونه وصف منفی شدیدتر یا خفیف تر دیگر توصیف می شوند، سروكار دارند اما از آنها انتظار می رود در برابر سرقت، قتل، اختلاس، نسل زدایی، شكنجه و... فقط از عبارات قانونی استفاده كنند و وصف این اعمال را به وجدان عمومی و فضای روابط غیررسمی و غیرشغلی خود واگذارند. برای مثال، دلیلی ندارد كه سخنگوی یك محكمه یا قاضی یا رئیس دادگستری يا وكيل يكي از طرفين، پیش از دادرسی و صدور حكم،‌ شخصی را در برابر ميكروفون رسانه‌ها محكوم كند؛ دلیلی ندارد یك حقوقدان در اظهار نظر خود در رسانه‌ها از توصیف های عمومی برای اعمال یا اشخاص استفاده كند و دلیلی ندارد پیش از اثبات موضوع و حكم، وصف قانونی به عملی در معرض اتهام الصاق شود و دلیلی ندارد صفحه حوادث روزنامه ها، متهمان قضایی را در جایگاه مجرمان بالفطره ترسیم كنند و همه ادعاهای مالی یا غیرمالی درباره اعمال و قراردادهای اشخاص حقیقی یا حقوقی دولتی یا غیردو لتی را اثبات شده جلوه دهند؛ ضرب المثل «یك طرفه نزد قاضی رفتن و راضی برگشتن» را ازجمله برای همین مواقع ساخته‌اند! همه این رفتارها اولاً برچسبی به افراد می‌زند كه حتی در صورت عدم اثبات تقصيرشان، آثار و تبعات اجتماعی و شخصی آن حفظ خواهد شد؛ ثانیا مقامات قضایی را در محذوریت صدور رأی به نفع پیش-داوری عمومی قرار می دهد و مغایر استقلال قوه قضاییه و قاضی و وكیل است.

اما این همه مدح بی‌طرفی به معنای مدح بی‌تفاوتی نیست. بي‌طرفی واكنش یا دفاعی عقلانی است و بی تفاوتی دفاعی احساسی یا باصطلاح فرافكنی. حقوقدان بي‌طرف در اظهارنظر در مقام رسمی خود بي‌طرف است اما در ضمیر وجدانی خود نسبت به وقایع بی تفاوت نیست. واكنش احساسی حقوقدان در تصمیم و موضع گیری وی جلوه‌ای ندارد اما این به معنای بی روح شدن كالبد او نیست. فارغ از مسأله چالش برانگیز اثبات و عدم قطعیت در بسیاری مسائل اجتماعی، حقوقدان نسبت به واقعه بي‌طرف است اما بی تفاوت نیست و این كه بی تفاوت نیست یعنی واكنش عقلانی به موضع احساسی خود دارد و در برابر واقعه (كه معمولاً نامطلوب و ناخوشایند است) به دنبال چاره است، بی تفاوت نبودن یعنی نگاه علّي به پدیده ها و نه موضع گیری احساسی،‌ عجولانه و عوام پسندانه كه اینها خروج از بي‌طرفی است و خروج از بي‌طرفی آغاز تبعیض و همین یعنی ظلم؛ دقیقا آن چیزی كه خلاف خواست و بیان حقوقدان است. حال اگر این حقوقدان در مقام ادعای احقاق حق باشد، با نقض بي‌طرفی، ظلمی مضاعف مرتكب شده است.

**3. بي‌طرفي در اشتغالات وكيل**

اما آيا وكيل هم آنگونه كه اشاره شد متعهد به بي‌طرفي است يا بايد وظيفه خود را براي دفاع تمام و كمال از «منافع» موكل به انجام رساند؟ مطابق كدهاي اخلاق حرفه اي وكالت وكيل بايد محترمانه،‌ مستقل و آزادانه عمل كند. وي نبايد اجازه دهد استقلال، كرامت يا آزادي عملش به وسيله فشار خارجي به خطر افتد و نبايد رفتاري از خود نشان دهد كه به مداخلات معقول يا قابل پيش بيني تهديدكننده استقلالش را به همراه داشته باشد.[[7]](#footnote-7) همچنين مطابق همين كدها درخصوص روابط وكيل و موكل، وكيل نبايد رفتارهاي ناشايست نظير تقاضاي رابطه جنسي، اكراه، اجبار يا اعمال هرگونه تأثير غيرقانوني را در روابط خود با موكلش وارد نمايد.[[8]](#footnote-8) به عبارت ديگر، اشاره سوگندنامه هاي وكلا به درنظر داشتن وجدان در فعاليت قضايي مبناي اخلاقي اصلي براي ورود به بحث درباره بي‌طرفي است. همين مفهوم «وجدان» است كه ضامن استقلال وكيل از عوامل بيروني (استقلال) و دروني (بي‌طرفي) است.

با اين فرض كه موكل هم يك عامل فشار بر وكيل باشد و وي را به خروج از بي‌طرفي در برابر عدالت دعوت كند، خود موكل مي تواند به يك عامل فشار براي نقض استقلال وكيل تبديل شود؛‌عاملي كه بيروني است چون خارج از اراده وكيل عمل مي كند و بيروني نيست چون با پذيرش و اراده وكيل،‌ همراهي ميان آن دو در يك جبهه ممكن شده است. وراي اين فرض كه پذيرش چنين موكلي با مخاطره خروج از استقلال همراه است، در ساير موارد چگونه مي توان در مورد استقلال وكيل از انگيزه هاي دروني و پيراموني مشابه و به عبارتي بي‌طرفي وي، تحليلي اخلاقي ارائه نمود؟

حداقل يك قاعده در موضوعي مشابه اما نه يكسان وجود دارد و آن اين كه در صورت ايجاد تعارض منافع ميان وكيل و موكل، به نحوي كه منافع وكيل، به طور سلبي يا اثباتي با منافع موكل گره بخورد و در تقابل با آن قرار بگيرد، وكيل اخلاقا متعهد است از پذيرش وكالت خودداري كند. مثلا چنانچه اثبات حق موكل به نفي حق وكيل بيانجامد (يابالعكس)، از آنجا كه بيم و خطر خروج از انصاف و عدالت در ذهن و ضمير وكيل وجود خواهد داشت، از وكلا خواسته مي شود چنين پرونده‌هايي را نپذيرند؛‌ از جمله مواد 12 و 16 قواعد اخلاق حرفه اي وكلا در ديوان كيفري بين المللي به چنين هنجاري اشاره دارد. طبيعتا همساني و همگوني منافع مادي يا معنوي (رواني) وكيل و موكل نه تنها مانع اخلاقي براي پذيرش وكالت ايجاد نمي كند بلكه فرض مي شود، وكيل در حقيقت به نوعي از حقوق و منافع خود دفاع مي كند و دفاع از حقوق يا منافع خود في نفسه امري غيراخلاقي نيست، گرچه ممكن است ابزارها يا روش هاي مورد استفاده براي چنين دفاعي (نظير توسل به روابط فراحرفه اي، فساد مالي، ناديده گرفتن قوانين ماهوي در دفاع و...) غيراخلاقي باشند.

به نظر مي رسد يكي از معيارها براي پاسخ به سؤال بالا، تفكيك و تمايز حقوق و منافع باشد كه خود بر پايه تفكيك وكالت مدني و وكالت قضايي برقرار مي شود؛ در حالي كه وكالت مدني براي حفظ منافع و حقوق و هرگونه اقدام مقتضي در حق موكل است، وكالت قضايي امري محدود به موارد مصرح، در چهارچوب الزامات و تكاليف و محدوديت هاي پيش بيني شده در قانون،‌ تعهدي به فعل (و نه نتيجه) و نهايتا وابسته به تصميم قضايي و با تعهد به حفظ استقلال مقام قضايي است، كه اين مقام قضايي در واقع كارگزار قضايي داراي اقتدار رسمي براي فهم و بازآفريني قواعد حقوقي هم هست. بر مبناي تفكيك حقوق و منافع، وكيل ممكن نيست در برابر حقوق موكل خود بي‌طرف باشد بلكه تعهد قانوني و اخلاقي دارد تا با تمام ابزارهاي مشروع و اخلاقي از حقوق موكل خود دفاع كند؛ در حالي كه هيچ هنجار حقوقي يا اخلاقي، توسل به دفاع از منافع فراحقوقي يا فرااخلاقي موكل را تعهدي براي وكيل برنمي‌شمارد؛ بلكه صرفا دفاع از منافعي كه توجيه قانوني دارند در چهارچوب دفاع از حقوق، پذيرفته مي شود و در حقيقت چنين دفاعي، جز دفاع از حقوق نيست. بي‌طرفي در برابر ابزارهاي اثبات نيز مي تواند به عنوان معياري ديگر پذيرفته شود، به اين معنا كه وكيل براي تمهيد دفاع خود تنها مي تواند از ابزارهاي اثباتي قانوني و اخلاقي استفاده كند. اين معيار در واقع به اتفاقات پس از پذيرش وكالت نظر دارد. در اين چهارچوب، وكيل بايد الزامات اخلاقي نظير رازداري يا حفظ حريم خصوصي شاهدان و مطلعان، خواهان و خوانده، شاكي و بزهديده و همگي اطراف دعوي را مراعات كند. به نظر مي‌رسد كه ممكن است برداشتي از مفهوم بي‌طرفي در وكالت پديد آيد كه براساس آن، اين بي‌طرفي به اعتماد ميان وكيل و موكل لطمه مي‌زند. براين اساس، وكلا بايد درست مثل قضات از هرگونه فشار بيروني آزاد باشند و اين آزادي براي جلب اعتماد موكل،[[9]](#footnote-9) امري ضروري است چون ماهيت رابطه وكيل و موكل براساس اعتماد است.[[10]](#footnote-10) در حالي‌كه اشاره به بي‌طرفي وكيل، ممكن است چنين اعتمادي را مخدوش كند، در نتيجه بي اعتمادي به وكيل نه تنها بار اضافي بردوش مراجع انضباطي قرار مي دهد بلكه آينده حرفه اي وكيل را به مخاطره مي‌اندازد. در پاسخ بايد گفت بي‌طرفي وكيل گرچه هم‌طراز بي‌طرفي قاضي و به همان‌قدر مهم است اما مصاديق و حتي مفهوم آن يكسان نيست. نقض بي‌طرفي از سوي وكيل به منزله تأثيرگذاري خلاف حقيقت وي بر روند دادرسي است و آن چيزي است كه امكان صدور رأي قانوني و عادلانه برمبناي حقايق ثبوتي را تهديد مي كند و به عبارتي، نقض بي‌طرفي ريشه در تأثير غيرمستقيم غيرمنصفانه وكيل بر روند اثبات و نيز درك، تفسير و بازآفريني قواعد حقوقي دارد. تفاوت اصلي بي‌طرفي وكيل و قاضي هم در اين است كه تأثير عملكرد وكيل به صورت غيرمستقيم و از طريق تأثيرگذاري بر مرجع قضاوت است؛ در حالي كه نقض بي‌طرفي از سوي قاضي مستقيماً نتيجه دعوي را تعيين مي‌كند، يعني نقض بي‌طرفي وكيل بدون تأثيرگذاري بر قاضي (از طريق تأثيرگذاري در منابع اثباتي يا منابع ثبوتي) اثر بيروني نخواهد داشت اما خطر تأثير آن، توجيه كننده مذموم بودن طرفداري و تعصب است.

بنابراين موكل از حيث اخلاقي نمي‌تواند انتظار داشته باشد وكيل براي دفاع از وي، حقايق را وارونه جلوه دهد، دست به تفاسير غيرمنطقي بزند و حقوق را به نحو مطلوب قضيه به قضيه[[11]](#footnote-11) بازآفريني كرده و به مقام قضايي تحويل دهد. چنين روندي، بي‌گمان شفافيت و تماميت نظام حقوقي را كه به پيش‌بيني‌پذيري حقوق بايد منجر شود، از بين خواهد برد. بنابراين بي‌طرفي وكيل نيز از نظر كاركردي، تاحدودي شبيه بي‌طرفي قاضي و ضامن شفافيت، انسجام و پيش‌بيني پذيري نظام حقوقي است و به امنيت حقوقي (به عنوان مطلوبيتي جمعي و نه فردي) ياري مي كند. از نظر اخلاق حرفه‌اي، تقاضاي موكل براي خروج از اين مسير،‌ غيراخلاقي و در برخي موارد ناقض استقلال حرفه‌اي وكيل است.

اما پيش از پذيرش وكالت هم معياري اخلاقي براي حفظ بي‌طرفي وجود دارد؟ شايد هم آري و هم نه! نه، چون صرف پذيرش وكالت در ظاهر مسأله اي اخلاقي محسوب نمي شود و البته آري از آن جهت كه وكيل در برابر وقايع مشروحه توسط موكل، حداقلي از احتمال استحقاق يا عدم استحقاق وي را استنباط مي كند و يا دست كم در صورتي كه وقايع و مستندات موكل براي اثبات استحقاق كفايت نكند تقريبا از عدم موفقيت اثباتي خود مطمئن خواهد بود. برخي معتقدند در اين شرايط وكيل نبايد وكالت را بپذيرد (قضيه «باغ خميني‌شهر») چون ناخواسته در جبهه متقاضيان بي عدالتي (طرف غيرمستحق) قرار مي‌گيرد. اما به نظر مي رسد حقانيت بهره مندي از حق دفاع براي همه اشخاص بدون توجه به موقعيت كنوني يا وضع ذاتي آنها يك قاعده جهانشمول حقوق بشري قابل اعمال در قواعد آيين دادرسي است و اين حق به صرف ادعاي باطل يا دفاع ناحق از سوي او نبايد ناديده گرفته شود. همچنين‌ اگر وكالت در اقرار و سوگند و شهادت پذيرفته نمي شود (ت 2، ماده 35 ق.آ.د.م)، به اين دليل است كه وكيل ضامن منافع نامشروع موكل يا حتي استفاده وي از برخي ابزارهاي اثباتي نيست. همچنين براي مثال بند يك قاعده 5-3 قواعد نمونه كانون وكلاي امريكا[[12]](#footnote-12) درباره رفتار حرفه‌اي تصريح دارد كه وكيل نبايد «به وسايل ممنوع شده در قانون» بر قاضي، اعضاي هيئت منصفه يا ديگر مقامات تأثير بگذارد. گرچه در ارزيابي تحليلي مي توان به وسايل مم-\*نوع از نظر اخلاقي هم توجه نمود،[[13]](#footnote-13) اما همين قدر نشان مي دهد كه ابزار و روش كار وكيل بيشتر در ارزيابي اخلاقي وي تأثيرگذار است؛ حتي تماس و برقراري ارتباط ميان وكيل و قاضي يا اعضاي هيئت منصفه تحت شرايطي ممنوع است.

بنابراين اخلاقي بودن روش و ابزارهاي وكيل است كه تعيين مي كند وي عملي اخلاقي يا غيراخلاقي انجام داده است و نه صرفا حضور در جبهه‌اي كه به احتمال فراوان مستحق نيست؛‌ بلكه بازداشتن وكيل از وكالت برمبناي چنين توجيهي، يك پيش-داوري است كه هم از جهت حقوق موضوعه و حقوق فطري و هم از جهت اخلاقي، نامطلوب و غيرقابل قبول است.

**4. به دنبال مصاديق**

هم شأني نهاد وكالت و قضاوت اقتضا مي كند، تعهد قاضي به بي‌طرفي به نحو مشابهي و درچهارچوب الزامات حرفه اي بر عهده وكيل هم باشد. به علاوه نهادهاي ناظر بر وكالت هم بايد بي‌طرف باشند.[[14]](#footnote-14) يعني بي‌طرفي درون نهاد وكالت هم يك ضرورت است. بگذاريد صريح‌تر باشيم: وكيل و سازمان وكالت مدعي استقلال بيروني، بايد استقلال دروني داشته باشد و از انگيزه هاي دروني كه وي را از چهارچوب متعارف انصاف خارج مي كند، تهي شود. خروج شخصي يا سازماني وكالت از بي‌طرفي، از نظر گروه‌هاي حاكم نيز يك تهديد محسوب مي شود و به جو بي‌اعتمادي ميان نهادهاي حرفه‌اي وكالت و نهادهاي رسمي قدرت قضايي دامن مي‌زند.

اينك جاي اين پرسش است كه بي‌طرفي وكيل چه مصاديق عيني دارد و چه تصوير ملموسي از آن مي توان ارائه داد؟ براي مثال و حداقل در چهار مورد نقش بي‌طرفي وكلا قابل مشاهده است. مورد اول نقش و حضور وكلا در تنظيم قراردادهاست، اعم از قراردادهاي مدني – تجاري و نيز قراردادهاي سازش جهت حل اختلافات. بي‌طرفي وكيل در اينجا ضامن منصفانه بودن قرارداد است. عواملي نظير دعوت يكي از طرفين يا پرداخت حق‌الزحمه از طرف وي مي‌تواند به راحتي اين بي‌طرفي را مخدوش و دعاوي ناشي از قراردادهاي غيرعادلانه را در دادگستري در پي خواهدداشت. بنابراين دقت بيشتري در اين موارد ضروري است. مورد دوم، مشاوره هايي است كه تحت قاعده محرمانگي و رازداري ميان وكيل و موكل (متقاضي مشاوره) انجام مي‌شود. وكلا در چنين مشاوره‌هايي ممكن است براي جلب اعتماد يا تخليه رواني موكل، ادعاهاي وي را بدون درنظر گرفتن دفاعيات طرف مقابل يا قواعد حقوقي تصديق كنند. اين تصديق بي‌رويه و خالي از حسن نيت، موكل را گمراه مي‌كند، نوعي فشار دروني براي كسب نتيجه در جهت تصديق قبلي بر وكيل ايجاد مي‌كند و در صورت عدم موفقيت نهايي، به بدبيني به نظام قضايي منجر مي شود. مورد سوم، نقش وكيل در تحصيل دليل، تحقيقات مقدماتي و ارائه اسناد به مرجع قضايي است. استفاده عامدانه از سند جعلي، شهادت كذب، اسنادي كه به روش غيرقانوني به دست آمده است يا تقاضاهاي غيرمتعارف از مقام تحقيق كه نشانه‌هاي خروج وكيل از بي‌طرفي است، ممكن است پرونده را به نحو غيرعادلانه اي به نفع يكي از طرفين تمهيد كند و به نتيجه‌اي غيرقانوني يا غيرعادلانه بيانجامد. مورد چهارم نقش وكيل در بازآفريني حقوق است.[[15]](#footnote-15) بازآفريني حقوق در حقيقت بازفهم قواعد حقوقي و استنباط تازه از مفاهيم و هنجارهاست كه معمولا براي گذر از تعلل نهادهاي رسمي در به رسميت شناختن تحولات اجتماعي و مفاهيم جديد از سوي نويسندگان حقوقي، وكلا و قضات به كار مي‌رود. كارگزاران حقوقي در روند بازآفريني حقوق، تلاش مي كنند از بي‌تفاوتي نسبت به پديده‌هاي اجتماعي و هنجارهاي حقوقي خارج شوند و همچنان بي‌طرفي نوعي خود را به عنوان يك الزام عقلاني حفظ نمايند. در الگوي كامل بازآفريني حقوق، وكيل نقش واسط را ميان آكادمي حقوق و دادگاه برقرار مي‌كند و در نتيجه مشروعيت اخلاقي انتخاب وي از ميان گزينه‌هاي متعدد ارائه شده از سوي آكادمي، به اعتدال و حفظ بي‌طرفي وي (و نه الزاماً بي تفاوتي) بستگي دارد.

**نتيجه**

بي‌طرفي به معناي دوري از تعصبات و طرفداري از يكي از طرفين دعوي يا مداخله انگيزه هاي شخصي در جهت‌گيري مواضع و ديدگاه‌ها، لازمه (يا حداقل مكمل) حفظ استقلال كارگزاران قضايي است. بي‌طرفي، كارگزار قضايي را از مداخلات خودسرانه و غيروجداني در روند قضايي بازمي‌دارد اما شناخت و كاربست آن ساده نيست و هدف اين يادداشت نيز نشان دادن همين سختي و پيچيدگي و شروع بحث درباره بي‌طرفي در نهاد وكالت است. بي‌طرفي نهاد وكالت (اعم از شخص وكيل و سازمان هاي وكالت) براي حفظ شأن آن و به جهت پاسداري از امكان مطالبه استقلال بيروني ضروري است.چه بسا يكي از چالش‌هاي نهاد وكالت در ايران، عدم اعتماد منابع رسمي اقتدار نسبت به بي‌طرفي نهاد وكالت بوده است و از اين جهت اين منابع براي كنترل نهاد وكالت گام برداشته و با همين توجيه، استقلال نهاد وكالت را تضعيف كرده‌اند. حفظ بي‌طرفي وكلا براي عدم تأثيرپذيري از موكل و خروج از انصاف و حفظ احترام و آزادي وكيل نيز ضروري است. اين بي‌طرفي در تمامي اشتغالات وكلا قابل ترسيم است چه در مراحل دادرسي هر يك از قضايا نزد مرجع قضايي و چه در جهت‌گيري كلان اجتماعي وكيل كه در تلاش و سهم وي براي بازآفريني مطلوب حقوق قابل مشاهده است.

1. \* نامزد دكتري حقوق بين‌الملل، دانشگاه تهران. [↑](#footnote-ref-1)
2. Independence [↑](#footnote-ref-2)
3. Impartiality [↑](#footnote-ref-3)
4. Human Rights In Administration Of Justice, A Manual For Judges, Prosecutors And Lawyers, P: 115. [↑](#footnote-ref-4)
5. Ibid, p 150. [↑](#footnote-ref-5)
6. Inter-American Court of Human Rights, *Apitz Barbera et al. v. Venezuela*, 5/9/2008, para. 55, and European Court of Human Rights, *Piersack v. Belgium*, 1/10/1982, para. 30. [↑](#footnote-ref-6)
7. مفاد ماده 6 كد اخلاق حرفه اي ديوان كيفري بين المللي. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان، ماده 9. [↑](#footnote-ref-8)
9. بي‌طرفي قاضي براي جلب اعتماد طرفين دعوي است. [↑](#footnote-ref-9)
10. A/64/181, para. 44. [↑](#footnote-ref-10)
11. Case-by-Case [↑](#footnote-ref-11)
12. ABA Model Rules Of Professional Conduct [↑](#footnote-ref-12)
13. كانون وكلاي امريكا در تفسير اين بند هم به ممنوعيت هاي مندرج در قوانين جزايي اشاره مي كند و هم به محدوديت هايي كه در همين قانون نمونه ذكر شده اند. [↑](#footnote-ref-13)
14. A/64/181, Para 55, 105. [↑](#footnote-ref-14)
15. امير مقامي، بازآفريني حقوق،‌ 18/6/91، قابل دسترسي در: http://maghami.blogfa.com/post-693.aspx [↑](#footnote-ref-15)